

نقد کتاب «جنسیت در آرای اخلاقی از قرن سوم پیش از اسلام تا قرن چهارم هجری»

نیره دلیر*

چکیده

هدف پژوهش حاضر بررسی و نقد کتاب جنسیت در آراء اخلاقی از قرن سوم پیش از اسلام تا قرن چهارم هجری است که گستره زمانی ۷ قرن در دو مقطع مهم از تاریخ ایران؛ یعنی باستان و سده‌های نخستین دوره اسلامی را در بر می‌گیرد. مؤلف اثر در نظر دارد آراء، نظرات، مسائل حقوقی و فقهی که در این حوزه زمانی در باره جنسیت مونث در آثار و متون این دوره یافت می‌شود، به عنوان آراء اخلاقی مشخص و تاثیرات آن را تبیین نماید. از این‌رو با تعریف موسع از آراء اخلاقی به بحث و نظر در باره دو مقطع مهم از تاریخ ایران که نقطه عطف آن پایان دوره باستان و ورود اسلام است می‌پردازد. یافته‌های پژوهش در زمینه نقد و بررسی این اثر است که در عین مسأله‌مند بودن و طرح سئوالات متعدد که از مزایای آن است مواردی نیز در نقد شکلی و ساختاری، نقد روشی، محتوایی و ادبی آن وجود دارد که قابل تأمل و طرح است.

کلیدواژه‌ها: جنسیت، آراء اخلاقی، ساسانیان، سده‌های نخست اسلامی، زن.

۱. مقدمه

نوع برخورد با جنس زن، در دوره‌های مختلف تاریخی، هر چند ممکن است در زمانه خود از اهمیتی برخوردار نبوده باشد، اما امروزه از اهمیت و توجه قابل ملاحظه‌ای برخوردار شده است، از این‌رو آثار و پژوهش‌های متعددی در جوامع غربی به نگارش درآمده که برخی از جنبه‌های فمینیستی به موضوع زن پرداخته و برخی نیز تلاش

* استادیار پژوهشکده تاریخ پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی dalirnh@yahoo.com

داشته‌اند با رویکرد جامعه‌شناسانه و در سطح تاریخ اجتماعی به عنوان فراموش شدگان و فرودستان بدان پردازند. در هر صورت آثاری هم اینک با این ملاحظات به رشته تحریر درآمده که کتاب جنسیت در آرای اخلاقی از قرن سوم پیش از اسلام تا قرن چهارم هجری از جمله آنها است که تلاش کرده جنسیت مونث را در تاریخ ایران در دو مقطع متوالی اما متمایز پیش و پس از اسلام را بررسی نماید که گستره طولانی و مهمی از تاریخ ایران را در بردارد. مدعای مؤلف بر تداوم و پیوستگی احکام فقهی و حقوقی مربوط به زنان در دوره ایران باستان با تاکید بر دوره ساسانیان و دوره پسا اسلامی است.

از جمله مهم‌ترین محاسن اثر، مسأله محور بودن آن است که سعی در تبیین یکی از ابهامات موجود در دانش بشری در حوزه زنان را داشته و پایه‌گذار پرسش‌ها و مسائل متعدد دیگری شده، که این دومی خود از مزیت‌های مهم آن محسوب می‌شود چرا که با طرح سئوالات مسأله محور، افق‌های جدیدی پیش روی پژوهشگران این حوزه می‌گشاید، و برای تحقیقات آتی پرسش‌های مهمی را طرح می‌نماید که قابل تامل است. البته کتاب خود اهتمامی به پاسخگویی تمامی آنها ندارد و چنین ادعایی نیز نمی‌نماید، چرا که به دلیل گستره بزرگ زمانی و طرح مسائل مختلف از جنبه‌های گوناگون چنین امری مقدور نبوده و از حوزه امکان کتاب خارج است. هر چند در برخی موارد با ادعاهایی رو به رو می‌شویم که خود مسأله جدیدی را می‌آفریند. در هر صورت نقد حاضر تلاش دارد در پاسخ به یکی از مسائل مهم تاریخ ایران در باب زنان به مواردی که بتواند به غنای اثر و یا تحقیقات بر پایه‌ی آن یاری رساند، اشاره نماید. از این رو این نقد در ۴ بخش شکلی - ساختاری، روشی، محتوایی و ادبی سامان یافته و تلاش می‌نماید زوایای گوناگون آن را بررسی نماید.

۲. نقد شکلی و ساختاری

نخستین ابهام شکلی کتاب که به چشم خواننده تیزبین می‌رسد، عنوان کتاب است. بر روی جلد و صفحه داخلی عنوان کتاب، «جنسیت در آرای اخلاقی (از قرن سوم پیش از اسلام تا قرن چهارم هجری)» ذکر شده است، در حالی که در مقدمه کتاب، هنگام طرح سوال اصلی پژوهش، مؤلف اظهار می‌کند: پرسش اصلی پژوهش این است که جنسیت در شکل‌گیری نظام‌های اخلاقی چه نقشی ایفا کرده و تلقی از آن چگونه بوده

است؟ ذکر عبارت «نظام‌های اخلاقی» به جای «آراء اخلاقی» به معنای تغییر موضوع کتاب است؛ چرا که اساساً آراء اخلاقی بحثی متفاوت از نظام‌های اخلاقی است.

۲-۱. حوزه مکانی، زمانی و موضوعی بحث

دیگر ابهام شکلی کتاب، عدم تحدید دامنه موضوعی و مکانی بحث است، نه در عنوان و نه در مقدمه کتاب، حوزه مکانی و موضوعی کتاب مشخص نشده است. عنوان کتاب، به بحث جنسیت در آرای اخلاقی، از قرن سوم پیش از اسلام^۱ تا قرن چهارم هجری اشاره دارد. هر چند مؤلف تلاش بسیاری داشته است تا نمای جامع و کلی از بررسی تطبیقی دو دوره تاریخی در حوزه آراء اخلاقی مربوط به زنان ارائه دهد، اما این عنوان بدون داشتن قید مکانی، مبهم است. زیرا خواننده متوجه نمی‌شود جنسیت در آرای اخلاقی کدام محدوده مکانی را مورد بررسی قرار می‌دهد: ایران، عربستان، بین‌النهرین، مصر، شام و... تنها پس از خواندن فهرست مطالب، مقدمه و فصل اول، خواننده پی می‌برد، هدف مؤلف بررسی جنسیت در ایران است. البته بخش‌های زیادی از کتاب به بررسی وضعیت زنان در بین‌النهرین، عربستان و... پرداخته که به‌رغم مفید بودن مطالب و داده‌های ارائه شده باعث گستردگی بیشتر مباحث و دور شدن ذهن خواننده از موضوع اصلی اثر شده است. مورد دیگر، مقید نماندن به محدوده زمانی بحث است. اگرچه در عنوان و سایر بخش‌ها تأکید شده این بررسی، قرن سوم پیش از اسلام تا قرن چهارم را در بر گرفته، اما مؤلف گاه اطلاعاتی از وضعیت زنان در سده‌های پنجم تا هشتم هجری ارائه کرده است. برای مثال در صفحه‌های ۲۱۵ تا ۲۱۹ فصل نهم، به زنان دوره سلجوقی، مغول و ایلخانی پرداخته شده که ارتباطی به موضوع کتاب ندارد و باعث افزایش حجم کتاب شده است.

ابهام دیگر دامنه موضوعی بحث است. اگرچه از عنوان کتاب و یا سوال اصلی بر می‌آید که هدف بحث، بررسی جنسیت در آراء اخلاقی است، اما توضیحات مقدمه و نیز فهرست و مباحث کتاب نشان می‌دهد که دغدغه‌ی مؤلف صرفاً آراء اخلاقی نبوده بلکه جنسیت در ساخت سیاسی و زندگی عمومی مردم نیز مورد بررسی قرار گرفته است. محدود نشدن دامنه موضوعی بحث و پرداختن به سه متغیر آراء (نظام) اخلاقی، ساخت سیاسی، و وضعیت عمومی زنان، به‌رغم آن که تلاش مؤلف را در تصویر سازی نمای کلی از ابعاد گوناگون حوزه زنان را نشان می‌دهد، اما این امر علاوه بر حجیم شدن کتاب، موجب تکرار و خلط برخی مباحث شده است.

۲-۲. تبویب کتاب

نحوه تبویب کتاب و چینش فصل‌ها و محتوای آن که از نقص روش تحقیق نشأت می‌گیرد، بر مباحث مهم کتاب می‌تواند خدشه وارد کند. یکی از آیتم‌های مهم روش تحقیق، فصل‌بندی پژوهش و نوع چینش فصل‌هاست. بیان مسأله، سوال‌ها و فرضیه‌های پژوهش و نیز تعریف واژگان از جمله فصل‌های اصلی است که در ابتدای هر اثر تحقیقی و هر کتابی لازم است گنجانده شود. این بخش، گاه در مقدمه کتاب و گاه در فصلی جداگانه، گنجانده می‌شود و از فصول اصلی کار می‌باشد. خواننده در ابتدای کتاب با خواندن این بخش به دغدغه اصلی مؤلف و سوال‌های وی پی می‌برد و از دامنه موضوعی و زمانی کتاب آگاه می‌گردد، اما در این اثر، این بخش مهم از قلم افتاده است و صرفاً در مقدمه کتاب در چند جمله نه چندان گویا، به بیان مسأله و پرسش پژوهش اشاره شده است. البته از آنجا که این کار در اصل پایان نامه دکتری مؤلف بوده و قطعاً به این مباحث در بخش کلیات پژوهش پرداخته شده است، حذف آن در کتاب، خواننده را با سردرگمی رو به رو ساخته و ضرورت وجود آن در صورت چاپ‌های بعدی را طلب می‌نماید.

فصل مهم دیگری که باید در ابتدای اثر گنجانده شود، بررسی و نقد منابع است. هر چند این بررسی در بخش‌های مختلف و در فصل‌های پنجم و دهم ذکر شده، اما لازم است در ابتدای کتاب خواننده توجیه شود که مؤلف در این کتاب به دنبال بررسی کدام متون اخلاقی است.

مورد دیگر به چینش مباحث فصل‌ها و شماره گذاری آیتم‌ها و تیترهای آن فصل باز می‌گردد. برای مثال در فصل نهم ذیل عنوان زن و جنسیت در ایران پس از اسلام، مطالبی از وضعیت زنان در صدر اسلام و دوران خلفای راشدین، ذکر می‌شود بدون آن که تیتری برای آن در نظر گرفته شود، یا تیتری با عنوان زنان صوفی در همین فصل گنجانده شده، در حالی که ضرورتی برای تیتیر شدن این بحث کوتاه وجود نداشته و می‌توانست در ادامه بحث قبلی که بررسی وضعیت زنان در دوره خلفای اموی و عباسی بود، آورده شود.

۲-۳. تعریف و تحدید واژگان پژوهش

به‌رغم اهمیت محتوا و مسأله کتاب که محققانه نگاشته شده است، عدم گنجاندن بخشی با عنوان تعریف و تحدید واژگان پژوهش مورد مهمی است که کمبود آن کاملاً هویداست. نه در فصل مقدماتی و نه در هیچ یک از فصول بعدی، مؤلف، تعریفی از

واژگان اصلی پژوهش و متغیرهای مستقل و وابسته ارائه نکرده است. در نگاه نخست به نظر می‌رسد محتوای اثر، تقید و پایبندی به عنوان ندارد، چرا که عنوان با تعریف خاص ذهنیت مؤلف از جنسیت، آراء اخلاقی و حتی حوزه زمانی پژوهش برگزیده شده است. البته در هیچ کجای متن، تعریف مؤلف از این موارد مشخص نمی‌شود و به تقریب از قرائن و شواهد می‌توان بدان دست یافت. این مورد خود از کمبودهای پژوهش است، چرا که عنوان؛ مفهومی بوده، اما متن اثر، فاقد تعریف مفاهیم است. از این رو، ابهامات و پرسش‌هایی در پی آن شکل می‌گیرد. واژه جنسیت، بار معنایی خاصی دارد و روانشناسان، جامعه‌شناسان، و بسیاری از نظریه پردازان فمینیست و... در دوران اخیر به این بحث پرداخته‌اند، اما هیچ تعریفی از این واژه، ارائه نشده است. نبود تعریف این واژه که متغیر وابسته اثر می‌باشد و از اهمیت بسیاری برخوردار است، مخاطبان کتاب را سر درگم می‌کند و موجب می‌شود، خواننده تا پایان کتاب، به هدف و منظور اصلی مؤلف از واژه جنسیت پی نبرد، یا با بکار بردن جنسیت، ناخودآگاه ذهن خواننده امروزی دچار تداعی معانی شده و با پیش فرض جنس مونث به دلیل رویکرد غالب تاریخ فرودستان، به قرائن متوجه منظور مؤلف از جنس مورد نظر مؤلف می‌شود - اما از نقطه نظر علمی نمی‌تواند کلمه جنسیت به تنهایی در بردارنده‌ی جنس مونث باشد و منظور مؤلف را در این اثر کفایت نماید. از این رو یا عنوان باید مقیدتر نگاشته می‌شد یا تعریف دقیق از جنسیت، در همان ابتدای کتاب معلوم می‌گردید. این تعریف باید شامل مفاهیمی دیگر در همین راستا یعنی جنس و جنسی نیز گردد که به دلیل فقدان یک تعریف دقیق جامع و مانع، برخی تعارضات ذهنی با منظور نویسنده در کاربرد این کلمات در مثال‌های به کار رفته و توضیحات کتاب، پیش می‌آید. این مسأله به خصوص، در فصل‌های اول، هشتم و نهم، که کلمه زن و جنسیت در کنار هم ذکر شده‌اند، باعث ابهام بیشتری برای خواننده می‌شود و دایم این سوال به ذهن خواننده خطور می‌کند که اگر منظور از جنسیت، جنس مونث و زن است، چه لزومی دارد واژه زن در کنار جنسیت آورده شود، و اگر معنایی جز این در ذهن مؤلف بوده، چرا این معنا برای خواننده تعریف نشده است. یا این که آیا جنس، جنسیت، جنسی و زن به یک معنا و منظور بکار رفته است؟

از آن جایی که مفهوم جنسیت تعریف نشده و شاخص‌هایی برایش در نظر نگرفته نشده، تصویری گویا و شفاف از جنسیت در آراء اخلاقی یا ساخت سیاسی ارائه نمی‌شود. چنان‌که در بحث از انواع ازدواج در دوره ساسانی (ص ۸۳-۸۵) یا ازدواج‌های

مرسوم میان اعراب (ص ۱۸۲-۱۸۴)، تعدد زوجات (ص ۸۴) و حرمسراها یا وضعیت غلامان و غلام بارگی ارتباط این مباحث با موضوع جنسیت به روشنی مشخص نشده است. از این رو برای خواننده معلوم نمی‌شود هدف از طرح این روایت‌ها چیست؟ و چه ارتباطی با پرسش اصلی مؤلف دارد؟

واژه کلیدی دیگر کتاب، آراء اخلاقی و یا نظام اخلاقی است که نیازمند تعریف دقیق است. اساساً تعریف مشخص و دقیقی از آراء اخلاقی در متن کتاب به دست نمی‌آید. مؤلف در استنادات خود، آثار موجود به معنای اعم و نه اخص آن را استفاده کرده و به نظر می‌رسد این عنوان در بردارنده‌ی تنها آثار اخلاقی نیست، بلکه آنچه که مؤلف به عنوان اخلاقیات در آثار بر جای مانده مد نظر دارد، استناد شده است. این امر موجب شده متن؛ دچار عدم انسجام و خلط مباحث مختلف گردد. این مفهوم موردی است که با پیش فرض مخاطب نیز متضاد است آن چیزی که مؤلف آن را «آراء اخلاقی» می‌نامد با آنچه مخاطب در انتظار آن به سر می‌برد متفاوت است هر چند به نظر می‌رسد مؤلف، عمدی در بکارگیری این گستره وسیع از آثار و متون، تحت عنوان آراء اخلاقی دارد، اما در هیچ‌کجای اثر خود آن را مشخص و تبیین نمی‌نماید و در واقع مخاطب را از قصد خود آگاه نمی‌سازد. تعریف نانوشته‌ی مؤلف در بکارگیری موسع اخلاقیات با پیش فرض تحدیدشده‌ی مخاطب موجب دوگانگی اساسی می‌شود که متن را به تعریف از آراء اخلاقی جهت مشخص شدن منظور مؤلف نیازمند می‌سازد، در حالی که چنانچه اشاره رفت، کتاب، فاقد تعریف دقیقی از آراء اخلاقی و منابعی که بتوان از آنها آراء اخلاقی را استخراج کرد، است. از آن جایی که مؤلف، دقیقاً برای خود و مخاطبان‌ش روشن نمی‌کند جنسیت در کدام آراء اخلاقی و محدوده زمانی و مکانی می‌خواهد بررسی شود، هنگام تبویب و نگارش کتاب و انتقال پیام کتاب به مخاطبان، سردرگم شده، و این سردرگمی مؤلف و عدم انسجام مباحث؛ درک مخاطب از کتاب را نیز مشکل ساخته است. اگر مؤلف از ابتدای بحث مشخص می‌کرد منظورش از آراء اخلاقی چیست؟ می‌توانست دامنه بحث را به متون اخلاقی حکمای ایرانی، فروکاهد و با استفاده از روش‌های تحلیل متن، یا تحلیل گفتمان، شاخص‌هایی برای بررسی خود در نظر گرفته و با سهولت، بحث را دنبال کند.

از دیگر واژگان که لازم بود تعریف شده و برایش شاخص‌هایی تعیین گردد، عبارت ساخت سیاسی و وضعیت عمومی زنان و نیز محدوده جغرافیایی و زمانی موضوع است. فقدان تعریف و تحدید این واژگان و عدم شاخص‌گذاری برای متغیرهای پژوهش، کار

را برای خواننده با ابهام رو به رو کرده و کتاب وارد مباحث حاشیه‌ای شده که ضرورت چندانی برای آنها احساس نمی‌شود.

۲-۴. منابع اثر

مؤلف در واقع آنچه از آراء جنسیتی به زعم خود، در آثار برجای مانده ملاحظه نموده استفاده کرده که از منظر کثرت منابع و تحقیقات اثر در خور تحسین است، اما مخاطب با مشاهده این عنوان در ناخودآگاه ذهن خود در جستجوی منابع اخلاقی، فلسفی، اندرزنامه‌ای و... می‌گردد. این تعارض هر چند در نظر اول به خودی خود نمی‌تواند اشکال اساسی محسوب شود، اما از آنجا که روش برخورد با منابع از این دست متفاوت است، بالتبع نتایج متفاوتی را انتظار باید داشت. در واقع آرای اخلاقی متکی بر منابع اصلی آن تنها در بخش‌های معدودی از کتاب بررسی شده و بیشتر به منابع فقهی، اسطوره‌ای و... پرداخته شده است. شاید این مورد را بتوان مهم‌ترین مشکل کتاب دانست، نه به این دلیل که با عنوان کتاب هماهنگی ندارد، یا این که مؤلف حق نداشته باشد از منابع دیگر آن را برداشت نماید، بلکه به این دلیل که در هر یک از این موضوعات، روش تحلیل و نتایج متفاوت است. از این رو، نویسنده ضمن توجه به این موضوع، باید نتایج بررسی در هر یک از این موضوعات را با موضوع دیگر مقایسه کرده باشد که التفات چندانی به این امر نشده است.

در یک چنین تحقیق سترگی شایسته بود تکیه بر منابع دست اول و نه برخی تحقیقات ۵۰-۶۰ سال پیش محققانی چون اشپولر و... باشد. در بسیاری از ارجاعات نیز پایبندی دقیق به منابع تاریخی و تفکیک آن از مطالعات و تحقیقات امروزی نشان داده نمی‌شود. کوشش‌های مؤلف در پایبندی دقیق به منابع اصیل تاریخی، ارجاعات به مطالعات و تحقیقات نوین، حتی منابع دست دوم در جای جای اثر به ویژه در بخش‌هایی که نتایج مهمی را نشان می‌دهد ناکافی می‌نماید. عدم تقید به منابع بخصوص در قسمت‌هایی که نتایج مهمی ادعا می‌شود به اصالت متن لطمه وارد می‌سازد. هر چند ادعاهای مزبور ممکن است درست به نظر برسد، اما مهم آن است که با استناد به منابع اصیل پشتوانه تاریخی متقنی برای آن به وجود آورد وگرنه در برخی موارد در حد ادعا باقی می‌ماند. در منابع تاریخی، ارجاع به پیرنیا و رجبی باید با منابع دقیق‌تر تکمیل و استوار می‌شد، (برای نمونه نک: ص ۳۱ و ۳۲؛ نحوه نادرست ارجاع نقل قول از پروکوپیوس ارجاع به مشکور ص ۱۳۵). چنانچه مؤلف بخواهد می‌تواند پژوهش‌های روزآمد و دقیق‌تری را

برای این مباحث بیابد. به طور مثال در زمینه جایگاه زنان در نظام طبقاتی ساسانی و حقوق شهروندی آن عصر، مقالات منصور شکی چاپ شده در دانشنامه ایرانیکا راهگشا است.^۲

در یک برداشت کلی، کتاب از برخی متون دست اول دوره ساسانی (متون ارمنی سریانی و...) همچون آثار سبئوس^۳ موسی خورنی (خورنی، تاریخ ارمنستان، ۱۳۸۰) و متونی که دقیقاً در قلمرو ساسانیان نوشته شده‌اند، بی بهره است. منابع ایران باستان در این اثر، اغلب تحقیقات قدیم چون پیرنیاست نه منابع اصیل چون کتیبه‌ها و لوحه‌ها. در فصل هشتم منابع اخلاقی دوره ساسانی در نتیجه گیری بر کتیبه‌ها و... تکیه کرده است در حالی که امکان‌پذیر بود تکیه را بر اندرزنامه‌ها و غیره گذاشت که جایگاهی در این فصل ندارد و مؤلف در برخی موارد تنها به ذکر نام این اندرزنامه اکتفا کرده، (ص ۱۲۲) و از این منابع مهم همچون: اندرز اوشنر دانا؛ اندرز پوریوتکیشان استفاده دیگری نکرده است همچنین بسیاری از اندرزنامه‌های دیگر همچون: اندرز دستوران به بهدینان؛ اندرز بهزاد فرخ پیروز؛ ماه فروردین و روز خرداد؛ و قطعات پهلوی و منابعی از این دست که ترجمه‌های فارسی آنها موجود بوده است استفاده نشده است. اگر هم چون اندرز آذرباد مهرسپندان استفاده شده ارجاع درستی صورت نگرفته، چرا که مؤلف با وجود آشنایی با اثر ذیل، استفاده درست و کاملی از مجموعه اطلاعات مندرج در آن نکرده و ارجاعات آن نیز به درستی انجام نشده است. (جاماسب جی دستور متن‌های پهلوی؛ پژوهش: سعید عریان، ۱۳۷۲) همچنین از دیگر منابع تاریخی دوره اسلامی نیز با نگاهی غیرانتقادی استفاده شده است. مثلاً در ص ۶۱ ارجاعی به مروج الذهب مسعودی داده شده، در حالی که در مورد طبقات اجتماعی دوره ساسانی منابع دست اول در دست داریم و به‌رغم آن‌که مؤلف با آنها آشنایی دارد، اما مشخص نیست چرا به سراغ پژوهش‌هایی کمتر تخصصی در این زمینه رفته و از *دادستان دینی و نامه تنسر*؛ *بندهشن و کارنامه اردشیر بابکان* در این زمینه چشم پوشی کرده است؟! شایان ذکر است ارجاعاتی از جمله: *ویس و رامین، مادریان، روایت امید* در کتاب آمده ولی در کتابنامه دیده نمی‌شود.

برای اشاره به مطالب برخی متون مانند کتاب مقدس یا در برخی جاها متون ایران باستان، از ارجاع به فصل و قطعه مورد نظر استفاده شده است؛ بهتر بود در مورد همه منابع اصلی و دست اول از این روش استفاده می‌شد، مثلاً در ارجاع به منابعی چون *شایست‌ناشایست، بندهشن، بخش‌های مختلف اوستا* و... البته اگر از ترجمه خاصی

استفاده شده، باید مورد اشاره قرار گیرد چون در مورد ترجمه متون باستانی اختلاف نظرهای بسیاری وجود دارد که در تحلیل مطالب گاه بسیار تاثیرگذار است. دربارهٔ زمان نگارش متون اوستایی و پهلوی نویسنده با تساهل بسیار نظر داده است. مثلاً در ص ۱۲۲-۱۲۳. برای اطلاعات دقیق‌تر می‌توان به مقدمه‌ای که بر ترجمهٔ این متون نوشته شده و نیز کتاب *تاریخ ادبیات پیش از اسلام* و کتاب‌های دیگر مراجعه کرد. برای نمونه نویسنده، *وندیداد* را «مهم‌ترین دست‌نویسنامه فقهی دوره ساسانی» دانسته در حالی که نگارش *وندیداد* حدوداً در دورهٔ هخامنشیان انجام شده اگر چه مطالب آن بسیار قدیم‌تر از این زمان است و حتی از دورهٔ زرتشت هم کهن‌تر است (تفضلی، ۱۳۷۵: ص ۶۲). در حقیقت در نظر نگرفتن بن‌مایه‌ها و پیشنهاد این نوع منابع و استفاده صرف و بدون رویکرد انتقادی از این منابع موجب بی‌راهه رفتن تحلیل‌های برآمده از آن منابع است، چرا که با وجود این که جمله نقل شده در خصوص *وندیداد* تقریباً درست است، اما به دلیل پیشنهاد کهن آن که در ادوار پیش از ساسانی ریشه دارد برخی باورهای مندرج در آن نیز از چنین ملاحظات برخوردار است. از سوی دیگر باید در نظر داشت مهم‌ترین منابع برای بررسی مسائل اجتماعی - اقتصادی سده‌های نخست هجری متون جغرافیایی و سفرنامه‌های سده سوم و چهارم است که به وفور در این دوره نگاشته شده (اصطخری، ۱۹۲۷؛ ابن فضلان، ۱۳۴۵؛ مقدسی، ۱۳۸۵؛ ابن رسته، ۱۳۶۵؛ ابن خردادبه، بی‌تا؛ ابن فقیه جیهانی، ۱۳۴۹ و...) این آثار اطلاعات دقیقی راجع به جایگاه زنان در اختیار ما قرار می‌دهند، اما از دید نویسنده مغفول مانده است. همچنین متون صوفیانه چون *طبقات الصوفیه* / اسرار التوحید و... نیز می‌توانند منابع دیگری باشند که درباره وضعیت قشری از زنان آگاهی‌های مهمی به دست دهند. استنادات تاریخی از آنها، به آثار محققان ارجاع داده است. برای مثال روایت‌هایی از وضعیت زنان ایلام را از کامرون نقل می‌کند. (ص ۱۷) یا گزارش‌هایی درباره وضعیت زنان مسیحی را از مقالات و کتاب‌های متأخر و نه منابع اصلی روایت می‌کند. (ص ۶۹) گاهی نیز فقط به منابع یونانی ارجاع می‌دهد در حالی که رقابت یونان با ایرانیان موجب شده مورخان یونانی هنگام شرح رخداد‌های مربوط به ایران و بین‌النهرین اغراق نموده و نوشته‌های آنان عاری از جانبداری نباشد. مؤلف بی‌توجه به این مسأله و بدون بررسی تطبیقی منابع یونانی و منابع غیر یونانی (برای مثال *تاریخ طبری*) صرفاً به نقل روایات یونانی اکتفا کرده است. چنان که تعدد زوجات و وجود حرمسرا در میان مادها یا ازدواج با خویشان نزدیک، را به نقل از گزنفون روایت می‌کند (ص ۲۲، ۲۳،

۲۵). شایان ذکر است در برخی از بخش‌های کتاب، مطالب، بدون ذکر منبع نقل شده است. (ص ۱۷، ۱۶، ۶۳، ۷۰)

۲-۵. پیشینه تحقیقی اثر

در کتاب، بخشی به بررسی و نقد پیشینه نظری و موضوعی اثر اختصاص داده نشده است. تنها در فصل اول، بحث‌های پراکنده‌ای درباره نظام‌های پدرسالار و مادرسالار از محققان خارجی و داخلی نقل قول شده است. بدون آن‌که صحت و سقم آن دیدگاه‌ها بررسی گردد. همچنین ارتباط این مباحث با موضوع اصلی کتاب به خوبی تبیین نگردیده است.

۳. نقد روشی

هر چند در هیچ یک از بخش‌های کتاب به روش تحقیق و گردآوری اطلاعات و هم چنین روش تحلیل اشاره نشده، اما با توجه به اثر به نظر می‌رسد از روش تحقیق تاریخی که در واقع گردآوری داده‌ها از منابع تاریخی و تحلیل و استنتاج آنها است، بهره گرفته شده است. این روش هر چند می‌تواند بکار رود، اما مؤلف در برخی مراجعات به منابع، ناگزیر است روش خود را با توجه به ماهیت منبع هماهنگ سازد که این امر در عمل رخ نداده و با تعریف یکجای مؤلف از آراء اخلاقی در مواجهه با منابع مختلف، یکسان برخورد شده است. بالتبع نتایج دلخواه مؤلف - فارغ از ماهیت اصلی منابع مورد استناد و بالتبع رخداده‌ها و پدیده‌ها- به دست آمده است. با وجود آن که بحث مهم جنسیت از موضوعات بحث انگیز میان نظریه‌پردازان دنیا است و تحلیل و دیدگاه‌های نظری بسیاری در این باره مطرح شده، مؤلف از این دیدگاه‌ها و یا نظریه‌ها جهت استخراج شاخص و تحلیل آراء اخلاقی بر مبنای این شاخص‌ها استفاده‌ای نکرده است. در واقع کتاب با رویکردی سنتی و بدون به کارگیری روش‌ها و شیوه‌های نوین تحقیق به تحلیل موضوع پرداخته است. از این رو پشتوانه نظری در تحلیل‌ها به کار نرفته است.

۴. نقد ادبی

قلم نویسنده روان و گیرا است. از واژگان درست و زیبا استفاده کرده و در بسیاری موارد توانسته پیام خود را به خواننده به خوبی انتقال دهد. البته در برخی موارد استفاده از جملات طولانی و یا کاربرد نادرست برخی واژگان، باعث مبهم شدن متن شده

است. از جمله در مقدمه هنگام طرح سوال اصلی پژوهش، جمله بسیار طولانی شده است. یا در مقدمه فصل دهم. (ص ۲۲۹) گاهی مؤلف از واژگانی استفاده کرده که به نظر نادرست است. برای مثال در عنوان و متن فصل ششم که جنسیت در نظام‌های اخلاق علمی و فقه زرتشتی دوره ساسانی، از عبارت اخلاق علمی استفاده کرده که با توجه به مباحث مطرح شده باید به جای اخلاق علمی، مناسب است از عبارت اخلاق نظری استفاده می‌شود. سه عبارت: اخلاق اندرنامه‌ای، اخلاق فلسفی، اخلاق فقهی (ص ۲۳۰) که در تفکیک متون اخلاقی، به کار رفته به نظر می‌رسد می‌توانست با عبارات، صریح و روشن‌تری جایگزین و یا تبیین شوند.

۵. نقد محتوایی

ابهام‌های شکلی، ساختاری و روشی موجب عدم انسجام کتاب شده که مهم‌ترین نقد محتوایی کتاب نیز هست. نخستین مورد آن در فصل اول خودنمایی می‌کند. در این فصل مؤلف به بررسی زن و جنسیت در ایران پیشاساسانی پرداخته است. در ابتدای فصل، مؤلف بدون ذکر مقدمه وارد مباحث نظری در خصوص دو نظام اجتماعی مدارسالار و پدرسالار می‌گردد و تعریفی از دو نظام مدارسالار و پدرسالار و شاخصه‌های آن ارائه نمی‌دهد. در ادامه، از نظریه‌های فمینیست‌های مارکسیست و غیر مارکسیست و روان‌شناسان در خصوص این دو نظام صحبت می‌کند، در حالی که طرح چنین مباحثی اگر در فصلی مقدماتی ذیل عنوان ادبیات نظری یا پیشینه نظری بحث مطرح می‌شد، بسیار به غنای اثر یاری می‌رساند. نکته مهم‌تر آن که بر خواننده روشن نیست چرا مؤلف به جای پرداختن به دیدگاه‌های نظری درباره جنسیت، نظام‌های اخلاقی یا آراء اخلاقی و نیز ساخت قدرت، صرفاً به بحث از دو نظام مدارسالار و پدرسالار پرداخته است. آیا از نظر مؤلف، جنسیت تنها در این دو نظام قابل بررسی است؟ اساساً نظام و آراء اخلاقی چه ارتباطی به این دو نظام دارد؟ در هیچ یک از بخش‌های کتاب، پاسخ این پرسش‌ها به دست نمی‌آید.

نویسنده از سویی در بسیاری از فصول اثر، ادعاهای بزرگ و مهمی طرح کرده که جرأت و توانمندی فکری و تحلیلی وی را نشان می‌دهد، اما در بسیاری از موارد شواهد متقنی درباره آن‌ها ارائه نمی‌دهد. برای مثال در صفحه ۱۵ آورده است که آریایی‌ها فاقد پیشینه مدارسالاری بوده‌اند و صرفاً پدرسالار بوده‌اند. وی با ذکر مطالبی از کتاب پیرنیا بدون مراجعه به منابع و اسناد دست اول، تعدد زوجات و خدایان مذکر

و ریاست پدر در خانواده را دلیل بر فقدان پیشینه مادرسالاری در میان آریایی‌ها دانسته است. در ادامه اشاره می‌کند، آریایی‌ها از حیث تمدن از همسایگان خود، بابل و آشور پست‌تر بودند و چیزهای زیادی از آنان اخذ کردند، با وجود چنین تاثیر پذیری، آنها تحت تاثیر نظام مادرسالاری این مناطق قرار نگرفتند و همچنان پایبند نظام پدرسالار باقی ماندند. (ص ۱۶) و یا در ادامه اظهار می‌کند، به نظر می‌رسد فرهنگ خشن گله‌داری و زندگی چادرنشینی مبتنی بر شکار و گله‌داری، زنان را مانعی مهم به شمار می‌آورد و این عامل در شکل‌گیری دیدگاه‌های زن‌گريزانه در اقوام چادرنشین آسیای مرکزی و آریایی‌های نخستین تاثیر داشته است. مؤلف برای این ادعا (ص ۱۶) و بسیاری از ادعاهای دیگرش (ص ۳۷، ۱۰۹، ۱۰۸)، داده تاریخی ارائه نمی‌کند و صرفاً با ذکر عباراتی چون «به نظر می‌رسد» و «ظاهراً»، به ذکر استنباط‌های شخصی خود و پیش فرض‌هایش بسنده می‌کند. برای مثال از ایده‌های موجود در مسیحیت و ارزشمند بودن زن در مسیحیت صرف نظر از جنسیتش، سخن می‌گوید بدون آن که این ایده‌ها را با مراجعه به منبع اصلی به طور شفاف بازگو نماید. (ص ۷۰)، یا ادعا می‌کند در ایران احتمال استقلال زنان کم بود زیرا زنان آزاد، بیشتر در معرض آزار جنسی بودند. (ص ۷۱-۷۰) یا مدعی می‌شود آزادی زنان در مناطق شرق ایران بیشتر از مناطق غرب ایران بود. (ص ۱۰۸) اما برای این ادعا استناد تاریخی از منبعی ذکر نمی‌کند. به همین شیوه؛ اشاره می‌کند با گسترش شاهنشاهی هخامنشی، سنت‌های پیشاپدرسالارانه در این مناطق رو به نابودی گذاشتند. (ص ۱۱۰) یا اظهار می‌دارد آیین زرتشت مشحون از باورهای پدرسالاری است. (ص ۱۲۱) بدون آن که شواهد یا مستندات در این باره ارائه دهد و نام منبعی را ذکر کند. البته بسیاری از این ادعاها خود می‌تواند پیش زمینه تحقیقات متعددی گردند و افق‌های تازه‌ای را پیش روی محققان و علاقه‌مندان این حوزه بگشایند، و از این منظر ارزشمند هستند.

از سوی دیگر مولف در بسیاری از بخش‌ها، دیدگاه‌های محققانی چون فروید، هاتن، مظاهری، اشپولر، احمد، و... (ص ۲۰۱، ۲۰۲، ۱۷) را بدون هیچ بررسی و نقدی پذیرفته و نقل می‌کند. در واقع اساس تحلیل‌های مؤلف از جنسیت، بر آراء محققان دیگر مبتنا یافته بدون آن که صحت و سقم آن دیدگاه‌ها مورد بررسی قرار گرفته باشد. مؤلف رویکرد پیش‌داورانه به مفاهیم و دستاوردهایی که بعضاً در بردارنده مضامین اخلاقی یا سیاسی و نه جنسیتی هستند دارد. در فصل دوم (ص ۴۰)، رویکرد خاص مؤلف در باره جنسیت برخی موارد دچار تعمیم‌های نادرست شده و حتی برخی

مفاهیمی که فارغ از مسائل جنسیتی طرح شده نیز جنسیتی در نظر گرفته شده است. این امر خود از سویی فقدان تعریف دقیق از مفاهیم پژوهش در زمینه جنس، جنسی و جنسیت را نشان می‌دهد و از سوی دیگر غلبه رویکرد مؤلف بدون پشتوانه‌های نظری بر تمام اجزا و موضوعات دوره تحقیق بر اساس موضوع پژوهش را معلوم می‌دارد که این امر از تعمیم‌های نابجای اثر محسوب می‌شود. از جمله مهم‌ترین خطاهای تفسیری مؤلف، رویکرد جنسیتی به فره ایزدی است (ص ۱۶۰) در بحث فره ایزدی گفته شده است؛ فره ایزدی حاوی نمادهای جنسی است و اغلب روایت‌های مربوط به آن حضور یک زن حتی به صورت منفی دیده می‌شود. (ص ۱۶۱) و ویژگی مردانگی، شجاعت و توان جنسی عناصر تشکیل دهنده آن می‌باشند. (۱۶۳) در حالی که فره ایزدی ویژگی است که موجب انتقال قدرت و حق پادشاهی می‌گردد و تفسیر این نیرو به نیروی جنسی یا لیبیدو (ص ۱۶۳) نادرست است. حضور زن در هر رویدادی دلیل بر رویکرد جنسیتی آن رخداد یا پدیده نیست. در واقع محقق باید نخست بر اساس تعاریف از پیش تعیین شده موضع خود را روشن، سپس با تکیه بر مباحث نظری، رویدادها را بررسی و کارکردهای آنها را مشخص نماید. در حالی که فقدان این دو پشتوانه تجربیدی و انتزاعی در تفسیر و رویکرد ناصحیح این باور کاملاً مشهود است. در واقع باور فره ایزدی بدون هیچ دقتی بدون آن که ارتباط آن با موضوع مورد بحث روشن باشد بکار رفته و مفهوم آن تنها به قدرت شاهی کاهش یافته است. فره ایزدی باوری مشروعیت بخش برای پادشاهان ایران باستان است که مرحله عام آن کیهانی و فراگیر برای تمام موجودات عالم هستی است (فر همگانی) و در مرحله خاص آن الزامات و مفردات خاصی را در سطح پادشاهی در بر دارد (فر ایزدی) که هیچ کدام از آنها جنسیتی نبوده و در مجموع در هر دو سطح امری فراجنسیتی و از تعابیر و باورهای کیهانی ایران باستان در برابر کل کائنات است، که در نظام اشه asa و همچنین اندیشه ایرانشهری تعریف می‌شود. (تعریف مستند از پور داوود در یشت‌ها (یشتها)، ۱۳۵۶، ج ۲، ص ۳۱۴-۳۱۵؛ همچنین نک: شاهنامه، ۹ جلد، ۱۹۶۶-۱۹۷۱)

در بحث سلطنت نیز که در ص ۱۵۸ آمده دو نکته حائز اهمیت است. نخست اطلاق عنوان سلطنت به پادشاهان ایران باستان که درست نمی‌نماید، زیرا همچنان‌که از این واژه مشخص است، سلطنت؛ لغتی عربی است، که کاربرد آن مشخصاً مربوط به دوره اسلامی است و ساختار و مفهوم آن از مناسبات و روابط قدرت و دانش در دوره اسلامی برآمده و در بستر تاریخی این دوره شکل گرفته است. از این نظر اساساً با

ماهیت پادشاهی دوره باستان متفاوت و متمایز است. از این رو مؤلف باید واژه صحیح آن در دوره باستان یعنی شاهنشاهی را بکار بندد.

نکته دوم درباره ادعای الوهیت شاهنشاهان ایران باستان است که از قول پیرنیا استناد می‌شود. برای مثال با ذکر نقل قولی از پروشات همسر اردشیر دوم، نتیجه می‌گیرد شاهان ایرانی مدعی اولوهیت بودند. در حالی که سخن پروشات هیچ دلالتی بر این موضوع ندارد. پروشات به همسرش می‌گوید: خدا تو را به جای قانون به پارسی‌ها داده است. (ص ۱۵۸) از این سخن دو برداشت می‌توان فرض کرد. نخست تفویض قدرت به شاه و دیگر مطلقه بودن قدرت شاه به نحوی که سخن او قانون خواهد بود. به هیچ عنوان این سخن را نمی‌توان جواز ادعای اولوهیت دانست. مؤلف علاوه بر استنباط نادرست از این سخن، مطالبی را که هیچ ارتباطی با بحث جنسیت ندارد، مطرح کرده است. در اینجا مؤلف اطلاعاتی تاریخی را نقل می‌کند، اما بر اساس آن، نتیجه‌گیری‌هایی نادرست ارائه می‌دهد. گاهی نیز استنباطها و تحلیل‌هایی از شرایط و ساختار اجتماعی و سیاسی ایران ارائه می‌دهد که بسیار تک بعدی و بعضاً نادرست است. برای مثال سلطنت زنان در اواخر دوره ساسانی را گویای بقایای فرهنگ پیشاپدرسالار در این نواحی می‌داند (ص ۱۱۰)، یا گرایش به برون همسری برای پهلوانان مرد و تحریم ازدواج زنان ایرانی با مردان بیگانه را نشانه گذر از پیشاپدرسالار به دوره پدرسالار نام می‌برد (ص ۱۱۲). در حالی که برای چنین وقایعی دلایل جامعه‌شناختی و سیاسی دیگری می‌توان برشمرد.

فصل ۳ وضع عمومی زنان در دوره ساسانی صرفاً یک گزارش بر اساس منابع متأخر است و در آن تصویر روشنی از جایگاه زن در دوره ساسانی به تصویر کشیده نشده است. بجا بود اگر مؤلف در کنار بررسی برخی منابع مکتوب به سایر منابع از جمله ظروف و نقش برجسته‌ها و آثار هنری و فرهنگی باقی مانده از عصر ساسانی نیز توجه می‌نمود. برخی از مهمترین منابع در این راستا در روزگار تالیف اثر (احسانی؛ هفت هزار سال هنر فلزکاری ایران؛ ۱۳۷۸؛ زمانی، تاثیر هنر ساسانی بر هنر اسلامی؛ ۱۳۵۵؛ سامی، تمدن ساسانی، ۱۳۴۷؛ گیرشمن، هنر ایران در دوران پارتی و ساسانی، ۱۳۷۰) می‌توان اشاره کرد. علاوه بر این، در دوره ساسانی اقوام گوناگونی در شاهنشاهی ساسانی زیست داشتند و از همین رو مناسب است به موضوع جنسیت زن در این اقوام نیز تاحدی توجه می‌شد از جمله اقوام سعغدی که در سرتاسر دوران مورد نظر این پژوهش در پهنه‌های گسترده شمال شرقی ایران می‌زیستند و نقش و جایگاه زنان در

میان این اقوام قابل بررسی و توجه است. سغدی‌ها (مردمان ماوراءالنهر) تاجرپیشه بودند و زنان سغدی در امر تجارت فعال و منابع بازمانده از سغدی‌ان بازگویی این امر است. بطور نمونه برای جایگاه زن در فرهنگ ایرانی و به ویژه در میان فرهنگ سغدی از این مقالات استفاده شود. (زهرة زرشناس؛ القاب شاهدخت‌ها و شاه بانوان سغد، ۱۳۸۱، ص ۷۶-۸۴؛ همچنین: همو، دین- زنان سغد، ۱۳۸۲، ص ۳۱۹-۳۳۰).

شایان ذکر است مطالبی که نویسنده در مورد خانواده و ازدواج آورده است، نیاز به تحقیق و تعمق بیشتری دارد، نویسنده رویکرد خود را مبتنی بر برخی از منابع استوار کرده است. به همین دلیل، گاه مطالبی که در یک مورد خاص بیان کرده ضد و نقیض است، مثلاً مطلبی که درباره سترزنی در ص ۷۳ بیان شده، با مطلبی که در ص ۸۷ به بعد آورده است، همخوانی ندارد. کتابون مزداپور در این باره تحقیقات مفصلی دارد که البته نویسنده از آنها استفاده کرده است، ولی به تحقیقات محققان دیگر به عنوان نمونه مقاله «Law in Zoroastrianism Family» تالیف منصور شکی و تحقیقات دیگر مانند تحقیقات ماریا ماتسوخ^۵ نیز می‌توان مراجعه کرد، اما به طور کلی در این موضوع باید بسیار با احتیاط اظهار نظر کرد، در حالی که نویسنده در اکثر موارد رأی قطعی صادر کرده و این درست نیست. این بخش نقد و بررسی کاملی را می‌طلبد که خود محتاج یک پژوهش مستقل و مشکل است.

فروهوشی واژه پهلوی niruzd که نویسنده به فارسی نروزد نوشته است (ص ۸۴ و ۸۹) را «بی قوت و غذا، فقیر، ناتوان» ترجمه کرده است. (فرهنگ زبان پهلوی، ص ۴۱۱) در یک بند از مادیان هزاره/دستان به عنوان نوعی از ازدواج آمده و اشاره به یک نوع بخشیدن زن به فردی که محروم است دارد؛ ولی معنای این قطعه دقیقاً روشن نیست و چنین مطلبی را در جای دیگر هم نداریم. مطالبی هم نویسنده در ص ۸۹-۹۰ در این باره آورده است همه از منابع دست دوم است و به هیچ یک از متون پهلوی ارجاع نداده است. برای مسأله تعدد زوجات (ص ۵۸ و ۸۴) هم هیچ ارجاع دست اولی ارائه نشده است، از این رو تحلیل‌ها و نتایج به دست آمده، از پشتوانه محکم تبیینی و استدلالی متکی بر منابع اصیل و دست اول برخوردار نیست.

۱-۵. طرح مباحث زائد

یکی دیگر از اشکال‌های وارد بر کتاب، پرداختن به مباحثی خارج از موضوع است. البته این امر بیشتر ناشی از فقدان تعریف آراء اخلاقی و متونی که بر اساس آن باید مورد

بررسی قرار گیرد می‌باشد. از جمله مواردی که می‌توان اشاره کرد بررسی وضعیت زنان در بین النهرین، (ص ۱۸-۲۱) یا بررسی ارتباط شهرنشینی با نظام پدرسالار (ص ۲۲) است که مؤلف به بحث‌های غیر ضروری و غیر مرتبط به بحث اصلی کتاب توجه کرده است. همچنین در مباحث جداگانه به تفصیل به بررسی ادبیات داستانی و حماسی و فقهی پرداخته است. در حالی که موضوع کتاب صرفاً بررسی جنسیت در آراء اخلاقی است و اگر مؤلف بخواهد بدان پایبند باشد صرفاً کتاب‌های اخلاقی، حکمی و اندرزنامه‌ها باید بررسی گردد، یا به دلیل طرح مباحث مربوط به ساخت قدرت و وضعیت زنان باید، منابع تاریخی و متون سیاسی این دوره مورد بررسی قرار می‌گرفت، اما مؤلف به جای این منابع، به بررسی ادبیات داستانی و فقهی پرداخته است. چنانچه مراجعه به این منابع ضروری است باید از همان ابتدای کار اشاره و بر همان اساس نیز روش پژوهش و نوع نگرش به آنان به تفکیک سنخ‌های متفاوت منابع لحاظ می‌گردید، و اگر در تعریف مؤلف، منابع فقهی نیز باید استناد شود باید استدلال تا حد کفایت قانع کننده آورده شود تا خواننده با ابهام رو به رو نگردد.

۶. نتیجه‌گیری

در نهایت آن که این کتاب اثر مهمی در باره زنان و نگاه جنسیتی به آنان است که به عنوان یک اثر پژوهشی قابل تامل، می‌تواند افق‌های جدیدی را در این زمینه پیش روی پژوهشگران این حوزه باز نماید که از این منظر در خور تقدیر است. مؤلف قصد دارد بازه زمانی چند قرن پیش و پس از اسلام را حوزه موضوعی آراء اخلاقی درباره زنان با یکدیگر مقایسه و تاثیرات حاصل از آن را مشخص سازد. هر چند مؤلف تلاش کرده آراء اخلاقی را در تمام منابع و آثار موجود بررسی نماید، اما مشکل روشی مهمی که اثر نتوانسته تا پایان آن را حل نماید، مانع از استفاده بهینه از منابع موجود شده است. ابهام‌های شکلی، ساختاری و روشی کتاب به ویژه فقدان فصل مقدماتی که در آن سوال، واژگان، پیشینه پژوهش مورد بررسی قرار گرفته باشند، موجب شده، مشخص نشود بحث اصلی کتاب از کجا آغاز و چگونه ادامه یابد. دامنه این ابهام‌های شکلی به محتوای کتاب نیز کشیده شده است. کتاب البته در عنوان با استفاده از آراء اخلاقی تلاش دارد انحصاری در زمینه پژوهشی خود مشخص نماید هر چند در محتوا کمتر بدان پایبند است. قابل تامل‌ترین بخش کتاب ادعاهای بسیاری است که درباره زنان در این دو دوره زمانی مهم مطرح که خود نیازمند به پژوهش ژرف و تحقیقات گسترده

است. البته می‌تواند به عنوان مطالعه زمینه‌ای مطرح محسوب شده و پایه مطالعات پسینی خود قرار گیرد، اما قطعاً نیاز به تعمق و تحقیق ژرف در زمینه‌های مورد ادعای این کتاب، همچنان وجود خواهد داشت.

پی‌نوشت

۱. بهتر بود مؤلف عنوان کتاب را از برآمدن ساسانیان تا قرن چهارم هجری یا سده‌های نخست اسلامی قرار می‌داد.

2. Shaki , class system III in the sasanian period, Encyclopaedia Iranica, vol. 5 , 1992. Pp.654-657. Shaki , M, citizenship in sasanian period, Encyclopaedia Iranica, vol 5 , 1992. Pp.632-34.

و یا در برخی تحولات و تبدلات حقوقی و فرهنگی دوران ساسانی و اسلامی امکان استفاده از مقالات شائول شاکد فراهم بود؛ نک: از ایران زردشتی تا اسلام : مطالعاتی درباره تاریخ دین و تماس‌های میان فرهنگی، ترجمه مرتضی ثاقب‌فر؛ نشر ققنوس ۱۳۸۱؛ و یا بطور نمونه درخصوص جایگاه زنان در تمدن ایلام شایسته بود از آثار والتر هینتس و یوسف مجید زاده نیز استفاده می‌شد.

3. *The Armenian History attributed to Sebeos*, translated, with Notes, by R. W. Thomson, historical Commentary by J. Howard-Johnston, Assistance from T. Greenwood (Translated Texts for Historians), 2 Volumes, Liverpool 1999.

۴. به کار بردن واژه «سلطنت» برای دوره ساسانی با توجه به وضع آن در دوره اسلامی و رواج آن در مورد نوع حکومت‌های استیلابی در دوره میانه تاریخ ایران نادرست است.

۵. پروفسور ماریا ماتسوخ Maria Macuch استاد دانشگاه برلین، طی بیش از سه دهه اخیر پژوهش‌های متعددی در زمینه متون حقوقی به زبان فارسی میانه صورت داده‌اند که برای این پژوهش و یا پژوهش‌های آتی در این حوزه بسیار مفید می‌تواند واقع شود. برخی از آثار ایشان که به‌رغم اهمیت آن تاکنون در ایران ترجمه نشده است در فهرست منابع ذکر خواهد شد.

کتابنامه

ابن خردادبه، عبیدالله، المسالک و الممالک، مکتبه الثقافه الدینیه، بی‌تا.
ابن رسته، احمد، الاعلاق النغیسه، ترجمه حسین قره چانلو، تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۵.

- ابن فضلان، احمد، *سفرنامه*، ترجمه ابوالفضل طباطبایی، تهران: بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۵.
- ابن فقیه جیهانی، ابوبکر، *ترجمه مختصرالبلدان بخش مربوط به ایران*، ترجمه ح. مسعود، تهران: بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۹.
- ابوسعید ابوالخیر، *اسرار التوحید*، محمد بن منور، به کوشش جعفر شعار، تهران: امیرکبیر، ۱۳۵۳.
- احسانی، محمدتقی، *هفت هزار سال هنر فلزکاری ایران*؛ علمی و فرهنگی، ۱۳۷۸.
- اردویرافنامه*، زردشت بهرام پژدو، ترجمه کیخسرو جاماسب آسا، ویراستار کتایون مزداپور، تهران: توس، ۱۳۸۲.
- اصطخری، ابراهیم بن محمد، *مسالك الممالک*، بریل، ۱۳۰۴=۱۹۲۷.
- انصاری، عبدالله، *گنج روز نیاز: گزیده طبقات الصوفیه خواجه عبدالله انصاری*، به کوشش محمدرور مولایی و محمد شریفی، تهران: معین، ۱۳۹۲.
- بلعی، محمد، *تکلمه و ترجمه تاریخ طبری*، تصحیح محمدتقی بهار، کوشش محمدپروین گنابادی، تهران: زوار، ۱۳۵۳.
- بهرامان*، فرخ مرد، *مادیان هزاردستان*، تهران: علمی، ۱۳۹۳.
- پوپ، آرتور، و فیلیپس اکرم، *سیری در هنر ایران (از دوران پیش از تاریخ تا امروز)* زیر نظر سیروس بهرام، ترجمه علیرضا شاپور شهبازی و دیگران، تهران: علمی و فرهنگی، ۱۳۸۷.
- تفضلی، احمد، *تاریخ ادبیات پیش از اسلام*، تصحیح ژاله آموزگار، تهران: سخن، ۱۳۷۵.
- جاماسب جی، *دستور متن های پهلوی؛ پژوهش سعید عریان*، ۱۳۷۲.
- خورنی، موسی، *تاریخ ارمنیان*، ترجمه و کوشش ادیک باغداساریان، تهران: ناشر مؤلف، ۱۳۸۰.
- زرنشاس، زهره، *القاب شاهدخت ها و شاه بانوان سغد*، نامه فرهنگستان، سال پنجم، ۱۳۸۱، شماره چهارم، ص ۷۶-۸۴.
- زرنشاس، زهره، *دین- زنان سغد*، کتاب زن و فرهنگ، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی (پژوهشکده مردم شناسی)، ۱۳۸۲.
- زمانی، عباس، *تاثیر هنر ساسانی بر هنر اسلامی*، تهران: وزارت فرهنگ و هنر، ۱۳۵۵.
- سامی، علی، *تمدن ساسانی*، تهران: انجمن آثار و مفاخر ملی، ۱۳۴۷.
- شاکد، شائول، *از ایران زردشتی تا اسلام: مطالعاتی درباره تاریخ دین و تماس های میان فرهنگی*، ترجمه مرتضی ثاقب فر؛ تهران: ققنوس، ۱۳۸۱.
- صادقی، فاطمه، *جنسیت در آراء اخلاقی؛ از قرن سوم پیش از اسلام تا قرن چهارم هجری*، تهران: نگاه معاصر، ۱۳۹۲.
- فردوسی، *ابوالقاسم، شاهنامه*، تصحیح ی. ا. برتلس و دیگران، ۹ جلد، مسکو، انتشارات دانش، ۱۹۷۱-۱۹۶۶.

نقد کتاب «جنسیت در آرای اخلاقی از قرن سوم پیش از اسلام...» ۹۷

فروه‌وشی، بهرام، فرهنگ زبان پهلوی، تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۵۸.
گیرشمن، رومن؛ هنر ایران در دوران پارسی و ساسانی، ترجمه بهرام فره‌وشی، تهران: علمی و فرهنگی، ۱۳۹۰.

مارکوارت، یوزف، ایران‌شهر بر مبنای جغرافیای تاریخی، موسی خورنی، ترجمه مریم میراحمدی، تهران: ناشر اطلاعات، ۱۳۷۳.

مقدس، محمد، احسن التقاسیم فی معرفه الاقالیم، ترجمه علینقی منزوی، تهران: کومش، ۱۳۸۵.

وندیاد، به کوشش زام دارمستتر، ترجمه موسی جوان، تهران: رنگین، ۱۳۴۲.

یشتها، گزارش ابراهیم پورداوود، کوشش بهرام فره‌وشی، تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۵۶.

Maria Macuch, "Herrschaftskonsolidierung und sasanidisches Familienrecht: zum Verhältnis von Kirche und Staat unter den Sasaniden." In: Iran und Turfan: Beiträge Berliner Wissenschaftler, Werner Sundermann zum 60. Geburtstag gewidmet. Ed. by Chr. Reck/P. Zieme. Wiesbaden 1995 (Iranica 2), ۱۴۹-۱۶۷.

Maria Macuch, "The Function of Temporary Marriage in the Context of Sasanian Family Law." In: Proceedings of the Fifth Conference of the Societas Iranologica Europaea held in Ravenna, October 6-11, 2003. Vol. I: Ancient and Middle Iranian Studies. Ed. by A. Panaino/A. Piras. Milano 2006, 585-597.

Maria Macuch, "The Pahlavi Marriage Contract in the Light of Sasanian Family Law." In: Iranian Languages and Texts from Iran and Turan. Ronald E. Emmerick Memorial Volume. Ed. by M. Macuch/M. Maggi/W. Sundermann. Wiesbaden 2007 (Iranica 13), ۱۸۳-۲۰۴.

Maria Macuch, "The Use of Seals in Sasanian Jurisprudence." In: Sceaux d'orient et leur emploi. Textes réunis par R. Gyselen. Bures-sur-Yvette 1997 (Res orientales 10), ۷۹-۸۷.

Maria Macuch, Colloquium of the Board of the Societas Iranologica Europaea, March 28-29, 2004, Kraków (Poland). Paper: „Language and Law: Linguistic Peculiarities in Sasanian Jurisprudence“.

Shaki, M, citizenship in sasanian period, Encyclopaedia Iranica, vol. 5, 1992. Pp.632-34.

Shaki, M, class system III in the sasanian period, Encyclopaedia Iranica, vol. 5, 1992. Pp.654-657.

T. Greenwood, "Sasanian Echoes and Apocalyptic Expectations: A Re-Evaluation of the Armenian History attributed to Sebeos", *Le Muséon* 115, Fasc. 1—2 (2002)

The Armenian History attributed to Sebeos, translated, with Notes, by R. W. Thomson, historical Commentary by J. Howard-Johnston, Assistance from T. Greenwood (Translated Texts for Historians), 2 Volumes, Liverpool 1999.